

مزد هوش

«جرم» کیمیایی و درامی با شخصیت اصلی غایب

چاپ شده در : روزنامه شرق

زمان انتشار : آذر ماه ۱۳۸۹

این یادداشت یکی از بخش های مختلف ستون "میکروسکوپ خصوصی من" بود که عنوان اغلب یادداشت هایم در صفحه آخر روزنامه های "شرق" و "اعتماد" بوده و هست؛ و با تمام توقیف ها و رفع توقیف های چندین باره این دو روزنامه، مانند فعالیت خود آنها، ادامه یافته است. زمان نگارش این یادداشت، احمد غلامی در بند بود و با موضوع این نوشته، بهانه ای یافتم تا بتوانم از او یاد و برایش آرزوی آزادی کنم.

*

*

همه ما در طول فعالیت نوشتاری و مطبوعاتی، هر از گاهی با دبیر یک بخش یا سردبیر یک نشریه بابت مضمون یا لحن یک نوشته مان، بحث و جدلی می کنیم. این ماجرا گاه پیش از چاپ آن یادداشت یا مقاله پیش می آید که هدفش تغییر عباراتی در نوشته یا بدتر از این، تغییر کل مسیر و محتوایش است. گاه هم بعد از چاپ روی می دهد که هدفش پیشگیری از تکرار آن لحن و نوع نوشتن یا بدتر از این، نگارش چیزکی در توضیح آن نوشته است که احیاناً سردبیر می خواهد از طریق واداشتن نویسنده به این کار، ضرب و زنگ نوشته اولیه اش را بگیرد و از احتمال دلخوری کس یا کسانی که «سییل» مطلب او بوده اند، بکاهد. در این مواقع، هر چه نویسنده در مطلب دوم هم به محور اصلی بحثش در مطلب اول وفادار بماند و فقط بکوشد «سوء تفاهم»ها را از بین ببرد، باز در نظر اغلب خوانندگان و همکاران، همچون کسی است که «ندامت نامه» نوشته باشد. یکی از معدود دفعاتی که طی حدود بیست سال نوشتن در عرصه سینما این اتفاق برایم افتاد، زمانی بود که در ویژه نامه همین روزنامه «شرق» برای بیست و سومین جشنواره فیلم فجر (بهمن ماه ۱۳۸۳) با مسئولیت خودم که دبیر آن بودم، یادداشتی نوشتم به این مضمون که مسعود کیمیایی، فیلمساز باسابقه و بسیار باهوش سینمای ما، منهای تسلط و تبحری که در جایگاه کارگردان دارد، آن قدر

فضای این سینما و این فرهنگ و این مردم را در دوره های مختلف تاریخی با شرایط فرهنگی هر زمانه خوب می شناسد که می تواند همیشه با «روابط عمومی» استادانه و «چیدمان» و «عرضه» درست کارها و حرف ها و دیدگاه ها و فیلم هایش، در همان موقعیت «تیتراژ» که از سال ۴۸ تا کنون صاحبش بوده، باقی و برجا بماند. آن سال کیمیایی «سربازهای جمعه» را در جشنواره داشت که از قضا نوید تازگی و موفقیت فیلم هایی چون «حکم» و «محاكمه در خیابان» را نمی داد و بیش از هرچیز، با تیم بازیگری خاص مورد انتخاب کیمیایی، تبلیغات درست او بر روی تیتراژ متوسط فیلم ساخته عباس کیارستمی و بخش های اثرگذار سوگ رفتگان با نقش سیمرخ پسند مریلا زارعی که یادآور صحنه های درخشانی از «دندان مار» بود، کنجکاوی هایی ایجاد می کرد. در نتیجه، آن چه در نوشته ام آورده بودم، به روشنی درباره این فیلم مصداق داشت. اما کیمیایی شاید به دلیل لحن کنایی نوشته ام، به این برداشت رسیده بود که مقادیری طعنه و تمسخر هم چاشنی آن یادداشت بوده. و این موضوع از طریق دوستم احمد غلامی دبیر ادب و هنر «شرق» آن زمان و سردبیر «شرق» کنونی، به من منتقل شد و به مطلبی در توضیح آن اولی انجامید. خوب یادم است که به غلامی گفتم این دومی را هم طوری نمی نویسم که شبیه ندامت نامه شود؛ و کوشیدم بگویم آن چه در وصف توانایی کیمیایی برای خوب «عرضه/ present» کردن کارها و حتی حرف هایش گفته ام، اصلاً یک مهارت و هوشمندی ضروری است که از هیچکاک تا پولانسکی، هر بزرگی از آن بهره می برد. طبعاً و قطعاً غلامی بهتر از من این را می دانست. اما طبع آرامش که همیشه رو به «آشتی» دارد، متمایل بود به این که همان سرسوزن احتمال ضدیت با آشتی را هم از دامنه واکنش های احتمالی نوشته ام، حذف کند. جمعه شب گذشته که بخش هایی از فیلم «جرم» و فرآیند دوبلاژ آن توسط بزرگان این فن/هنر از تلویزیون پخش شد و بار دیگر فضای تبلیغاتی بسیار مناسبی برای کنجکاوی و اشتیاق نسبت به فیلم تازه کیمیایی پدید آورد، این برنامه را به قصد این که بعداً به غلامی عزیز نشان دهم و باز بگویم که همین ویژگی کیمیایی را

می گفته ام، ضبط کردم. فکرش را بکنید، چه هیجان و انتظاری برای دیدار هر دو نسخه «صدای سرصحنه» و دوبله شده فیلم در اهالی پیگیر سینمای ایران شکل می گیرد. من برای رساندن آن نسخه ضبط شده به غلامی، همان قدر هیجان و شوق دارم.